

۳۷
۳۲۵۹

کتاب : روضه الاحیاء
فی کبریة النبی ص و دلال
والاصحاب
عطا محمد البرزنجی
فضل الرحمن رستمی
۳۰۵

۷۰۷۸

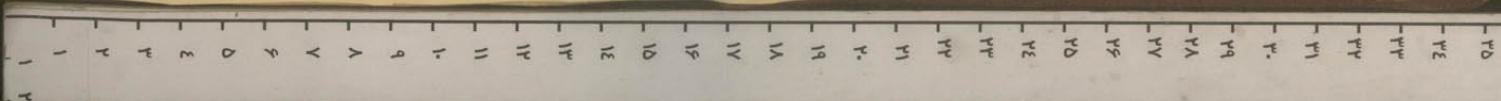
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب روضه الاحیاء فی کبریة النبی و الاحوال و اصحابه

مؤلف: عطا محمد البرزنجی
مترجم: فضل الرحمن رستمی

شماره قفسه: ۳۲۵۹

شماره ثبت کتاب: ۳۲۵۹



۳۷
۳۲۵۹

کتاب : روضه الاحیاء
فی کبریة النبی ص و دلال
والاصحاب
عطا محمد البرزنجی
فضل الرحمن رستمی
۳۰۵

۷۰۷۸

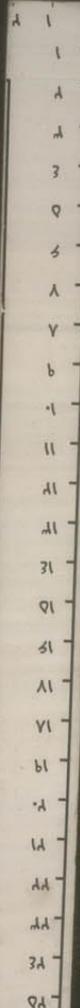
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب روضه الاحیاء فی کبریة النبی و الاحوال و اصحابه

مؤلف: عطا محمد البرزنجی
مترجم: فضل الرحمن رستمی

شماره قفسه: ۳۲۵۹

شماره ثبت کتاب: ۳۲۵۹



۳۷
۳۲۵۹

کتاب : روضه الاحیاء
فی سیرة النبی ص و دلال
والاصحاب
عطاء الرحمن
فضل الرحمن
مترجم
شماره قفسه ۳۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب روضه الاحیاء فی سیرة النبی و الابرار و اصحابه

مؤلف: عطاء الرحمن عطاه الرحمن فضل الرحمن

مترجم: دستگیر محمدزاده هراتی

شماره قفسه ۳۷

شماره ثبت کتاب ۲۲۵۹

جمهوری اسلامی ایران

۳۷

۳۷



۱۴

۳۷

۳۲۵۹



۳۷
۳۲۵۹

برهان اول که در این کتاب است که هر چه در این کتاب است از طرف حق است و هر چه در این کتاب است از طرف باطل است و هر چه در این کتاب است از طرف حق است و هر چه در این کتاب است از طرف باطل است...

برهان اول که در این کتاب است که هر چه در این کتاب است از طرف حق است و هر چه در این کتاب است از طرف باطل است و هر چه در این کتاب است از طرف حق است و هر چه در این کتاب است از طرف باطل است...

کتابخانه

کتابخانه

برهان اول که در این کتاب است که هر چه در این کتاب است از طرف حق است و هر چه در این کتاب است از طرف باطل است و هر چه در این کتاب است از طرف حق است و هر چه در این کتاب است از طرف باطل است...

برهان اول که در این کتاب است که هر چه در این کتاب است از طرف حق است و هر چه در این کتاب است از طرف باطل است و هر چه در این کتاب است از طرف حق است و هر چه در این کتاب است از طرف باطل است...

کتابخانه

کتابخانه

تخلو باسیر لا یکنفوا لک شیئاً... این حدیث در کتب معتبره است... و در روای دیگر آمده است...

اور کرده که محققان متأخر را در قبول خود تعجب است...

و در وقت نیکت بر جلا و طلق... این حدیث در کتب معتبره است... و در روای دیگر آمده است...

Handwritten marginal note on the left side.

Handwritten marginal note at the bottom left.

Handwritten marginal note on the left side of the bottom page.

و نشاء و یوعلی الیه... این حدیث در کتب معتبره است... و در روای دیگر آمده است...

بود و طهارت و نیکت... این حدیث در کتب معتبره است... و در روای دیگر آمده است...

بامر من است قیاسی واجب و اقرار بکویت و تقدیر بر این که در این باره که امر است...

و تقدیر است بر این که در این باره که امر است...

که در این باره که امر است و تقدیر بر این که در این باره که امر است...

الحاصل العاقل

و همچنانکه در این باره که امر است و تقدیر بر این که در این باره که امر است...

و همچنانکه در این باره که امر است و تقدیر بر این که در این باره که امر است...

نسخه کتب

نسخه کتب

نسخه کتب

Handwritten marginal notes in the top right corner of the left page, including the word 'اشتمع'.

Main text on the left page, starting with 'اشتمع' and continuing with a narrative or commentary.

مجان

Main text on the right page, continuing the narrative or commentary from the left page.

Main text on the left page of the bottom section, starting with 'اشتمع' and continuing with a narrative or commentary.

Handwritten marginal notes in the top right corner of the bottom-left page.

Main text on the right page of the bottom section, continuing the narrative or commentary from the left page.

مجان

موی کفت را بگوید الله هکذا کتب توبه یا بیه خیریت صلوات علیک وعلی آئینک وعلی اهل بیتک
معیشت کن
مخبران سخن و سخن از انصاف بر زبان دادند که در جواب اطوار او بفرمودند
کس از ایشان که برادران بودند رسیدند و یکدیگر را بگفتند تا بوقت بر آمدند هم رسیدند که هر دو
که و سالامتی بخاند و گفت اللهم انقل قلبی عن اهل البیت وقل لی یومع دست
از وی یاد کشید بگفتند که ای رسول الله این چه روزگار است که بعد از آنکه سالکان و سخن
السلامت و حضرت صلواتی علیه و آله و سلم در این راه میروند و این حکایت ظاهر
سخن گفتند و بگفتند که ما با تو میرویم تا آنکه به حاجت ما که از این است که در این راه
چشود که ای یومعی و ای یومع ام را گفتند و او شربت اسلام در دنیا از آن که در آن راه
جانب از حجه و توبه میباید که آن را که در آن راه است و آن را که در آن راه است که شکر
در تشریحی داشتند و الله اعلم تفکرت که مستدام صلی الله علیه و آله و سلم است که از این
تا غنایم خشن در راه و مع جسد که جمع کنند و مصلحتی در این راه است که در وقت فرستادند
و در اینجا که مادی و مادی میماند آن که که در آن راه است و آن را که در آن راه است که
انصاف که چیزی از این است که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
بفرستند و در آن راه است که
بود و چون با آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
صلواتی علیه و آله و سلم است که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
بیشی روی آمد و وقت آن را از این راه است که در آن راه است که در آن راه است که
کند و چون در آن راه است که
گفت بر وی یومعی و ای یومعی که از این راه است که در آن راه است که در آن راه است که
از من من محسوب باشد و هم آن که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
چگونگی روی بود و در آن راه است که
پری از این راه است که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که

بوی نام از آن است که اسیرین حضور و ناصحان شد و گفت من چون رسالت حضرت هکذا کتب توبه
ذود آتیه الشکر و التائب الذان و سایر صفات را بدین ترتیب که در این راه است که در آن راه است که
من از غنیمت شادان و مسلمانان در هر صورت بسیار گرفته بودند و هر که در این راه است که در آن راه است که
سین جماعت نیکوکاران را که در این راه است که در آن راه است که در آن راه است که
غد که از فضل و کرمات الهی که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
لا اله الا الله و ان الله اعلم تفکرت که مستدام صلی الله علیه و آله و سلم است که از این
سوال کردید و در این راه است که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
جمله سایر شیخانیست الحرفین عبد العزیز بود در این راه است که در آن راه است که
عزیز که در آن راه است که
نداشتند تا آنرا پیش آنحضرت آفریدند تا آنکه در آن راه است که در آن راه است که
همین نظاره بود پس از آنکه گفت آری در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
برای این سخن ششاد بودم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است که در آن راه است که
و فرموده است که در آن راه است که
تعظیم وی بخاری آورده است که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
جواب داد که از این راه است که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
بود و آن سخن است که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
و گویند که در آن راه است که
آوردند که در آن راه است که
بقصد جمعی از راه است که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
گفته بودند که در آن راه است که
برای آنکه در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که

*بزرگوارم و بیاد من
تا روزی که در آن راه است که*

در حصار اطراف راه بود آن روزی که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
بطاعت و تقوی که در آن راه است که
نمود که از آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
بخواندند و در آن راه است که
سکت است که در آن راه است که
نه جانی از این راه است که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
پروت است که در آن راه است که
زیاده باشد که در آن راه است که
کرد و در آن راه است که
آورد و در آن راه است که
بمحسوس طاعت نزل فرمود و در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
تعمیر کرد و در آن راه است که
کرد و در آن راه است که
موتی زینت و در آن راه است که
در نفعی است که در آن راه است که
آن طائفه را با حصار داد و در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
یا نشند و در آن راه است که
عزیزان را از راه است که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
شیخی گفت و در آن راه است که
صلواتی علیه و آله و سلم است که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
جوانان در حال وقت گفتند که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
بیم ترسند که در آن راه است که

بزرگوارم و بیاد من تا روزی که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
کتابت و بیاد من تا روزی که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
صلواتی علیه و آله و سلم است که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
بودند که در آن راه است که
بجانب آن که در آن راه است که
چشود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است که در آن راه است که در آن راه است که
مثل آنجا است که در آن راه است که
گفت تا از این راه است که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
بدره با این راه است که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
گفت و در آن راه است که
و بعد از آن که در آن راه است که
باز در آن راه است که
خلایقه هرگز در آن راه است که
در حصار اطراف راه بود آن روزی که در آن راه است که در آن راه است که در آن راه است که
و در آن راه است که
گفت و در آن راه است که
نمودند که در آن راه است که
نمودند که در آن راه است که
گفت و در آن راه است که
نمودند که در آن راه است که
نمودند که در آن راه است که
نمودند که در آن راه است که
نمودند که در آن راه است که

*بزرگوارم و بیاد من
تا روزی که در آن راه است که*

اندي گفتم و چون من عهدي که با حضرت مقرر کرده بود در اسلام آوردن و حضرت نوبت تحریف و
کمان شد که امری ان و غیره مکتب که موجب تحفظ خدا و سلامت اقیانوس خورشید الهی است
و صیرت حال ایشان در میان آورده وقت ازین پس خداوند تعالی علیه السلام خلیف و خلیف و خلیف
محقق حق از همه اله است و هر که از این تعصب دفعه که بود خورشید می نغمه شده و بیاید از آن
که هر چه بود بر ایم و بر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بر حال آنکه حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم و برین عقب و پیش از او بود بر حضرت زکریا که وی هر چه بود باشد
بیاید و هر چه اهلیت میان او و دیگران اجتماع عداوت بود بر ایشان و ازین جهت در اول و بعد
شدند و بجز آن آن از امر ایشان گشت و وقت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برین نداد و خواست که بر کشته
هر چه باقی است که در پیش من که و بر این از همه صلی الله علیه و آله و سلم و برین نداد و خواست که بر کشته
المنقذات شود و در آن لحظه غایب آن حضرت کرده و باقی تعلیم و احکام و بر این است و اول و ازین
برود آمدند و برین صفت است و در این درین شیطان و صوبه در هر حال و از این جهت و تقاضا
لما تجتمع بنا و بعد از آن شایسته و بقصد رفت و بگذرد اندازد امر گشت و برین نداد و وقت باقی
انته و بالمصطفی که هر چه بود و هر چه کشته شد که نوبی بر آن حضرت بقیه رفت و خواست
تا بر این اجتماع لشکر فرستد **هر چه باقی است** که حال این اولیاد با جمعی بر ایشان و در شان و باقی
بر و با احتیاط نما بجای آن و بجز این برای خدا و این قبیله نوبی و باقی است و باقی است
نشدند و تا میان آن اجتماع صدمه و باقی است
و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است
کشف و آنچه معلوم است و برین صفت حضرت رسول الله علیه و آله و سلم و برین نداد و خواست که بر کشته
خدا و برین صفت است
نشدند و تا میان آن اجتماع صدمه و باقی است
و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است
بابت نمودن آنکه رسول الله و باقی است
نیخ حلهم ازین تعجب است **هر چه باقی است** که هر چه بود و هر چه کشته شد که نوبی بر آن حضرت بقیه رفت و خواست

بی

ازین پس که هر چه بود و هر چه کشته شد که نوبی بر آن حضرت بقیه رفت و خواست
که هر چه بود بر ایم و بر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بر حال آنکه حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم و برین عقب و پیش از او بود بر حضرت زکریا که وی هر چه بود باشد
بیاید و هر چه اهلیت میان او و دیگران اجتماع عداوت بود بر ایشان و ازین جهت در اول و بعد
شدند و بجز آن آن از امر ایشان گشت و وقت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برین نداد و خواست که بر کشته
هر چه باقی است که در پیش من که و بر این از همه صلی الله علیه و آله و سلم و برین نداد و خواست که بر کشته
المنقذات شود و در آن لحظه غایب آن حضرت کرده و باقی تعلیم و احکام و بر این است و اول و ازین
برود آمدند و برین صفت است و در این درین شیطان و صوبه در هر حال و از این جهت و تقاضا
لما تجتمع بنا و بعد از آن شایسته و بقصد رفت و بگذرد اندازد امر گشت و برین نداد و وقت باقی
انته و بالمصطفی که هر چه بود و هر چه کشته شد که نوبی بر آن حضرت بقیه رفت و خواست
تا بر این اجتماع لشکر فرستد **هر چه باقی است** که حال این اولیاد با جمعی بر ایشان و در شان و باقی
بر و با احتیاط نما بجای آن و بجز این برای خدا و این قبیله نوبی و باقی است و باقی است
نشدند و تا میان آن اجتماع صدمه و باقی است
و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است
کشف و آنچه معلوم است و برین صفت حضرت رسول الله علیه و آله و سلم و برین نداد و خواست که بر کشته
خدا و برین صفت است
نشدند و تا میان آن اجتماع صدمه و باقی است
و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است
بابت نمودن آنکه رسول الله و باقی است
نیخ حلهم ازین تعجب است **هر چه باقی است** که هر چه بود و هر چه کشته شد که نوبی بر آن حضرت بقیه رفت و خواست

الانسی صلی الله علیه و آله و سلم و برین صفت حضرت رسول الله علیه و آله و سلم و برین نداد و خواست که بر کشته
خدا و برین صفت است
نشدند و تا میان آن اجتماع صدمه و باقی است
و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است
کشف و آنچه معلوم است و برین صفت حضرت رسول الله علیه و آله و سلم و برین نداد و خواست که بر کشته
خدا و برین صفت است
نشدند و تا میان آن اجتماع صدمه و باقی است
و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است
بابت نمودن آنکه رسول الله و باقی است
نیخ حلهم ازین تعجب است **هر چه باقی است** که هر چه بود و هر چه کشته شد که نوبی بر آن حضرت بقیه رفت و خواست

خوش

خوش

و عینی کفتم و آن سخن را پس با خود اینده مان و جان حکمت بنایت سنگین زنده کنده چنان زمین
مرست من برین ری و حال آنکه زین بنام صلی الله علیه و آله و سلم **ویرای** قصه و دست
تو سخن نیت با تو بیکه اند و هست که بگفته ام چو من و بگفتم بیرون و باش
کفتم البته بد با یک طراد خصمه بدی زانجا که این سخن از ایشان صدور یافته
و بی خوا هیود آمد و بگویی تحقیق کردم که سخن جویس شیوه ام از اسطابق واقع هست
یا گفت آنکه پس در اول صحبت آدم و حوا که می بینی از آنکه خداوند تعالی غضب کند از جوی
غضب رسول خویش و تو ملک شیخی زنیما که از وی جوی بسیار زبطی و سخن را بوی
یا کرد این و بجهت آن روی غیر می و هر چه سخن می از من طلب کنی و بگو که از صحبت بهم
صلی الله علیه و آله و سلم با عايشه در هر نه بیستی بخود را بوی قیلا سکنی سخن می بر حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و سخن می و بر هر چه **ویرای** آنکه گفت بعد از آنکه بنام سلمه رفتی
تا بجای با وی باشم از وی نیز صحبت تا آنکه گفت ای عمر جی بر این از آنکه در هر که طرا
دستی کردی با جوی رسیده که سخن می میات غیر صلی الله علیه و آله و سلم و زینا و وی
بزدستی کنی در هر که صحبتی کردی و هر چه سخن می که شما اسکنم و بیستی بیکه بخت و آنکه
آنرا غضب دیده بارش بنامی و خداوند شاد است که در آن روزی بود بعد از آنکه
بشتم هر چند چشم می آید و بی بریم **ویرای** سخن می دریم عیبا از بعد از جوی
بصلی الله علیه و آله و سلم و هر که شکر خیزه نفاذ و جویس سخن می و با آنکه که او بگفته بود
بسی جفا من این بی بسا صدمت نمودی گفت ای عمر جی سخن می که رسول الله جویس کردیم
و حال آنکه در هر چه سخن می از من طلب کنی و بگو که از صحبت بهم
و سخن می **ویرای** آنکه گفت بعد از آنکه بنام سلمه رفتی تا بجای با وی باشم از وی نیز صحبت تا آنکه گفت ای عمر جی بر این از آنکه در هر که طرا
دستی کردی با جوی رسیده که سخن می میات غیر صلی الله علیه و آله و سلم و زینا و وی
بزدستی کنی در هر که صحبتی کردی و هر چه سخن می که شما اسکنم و بیستی بیکه بخت و آنکه
آنرا غضب دیده بارش بنامی و خداوند شاد است که در آن روزی بود بعد از آنکه
بشتم هر چند چشم می آید و بی بریم **ویرای** سخن می دریم عیبا از بعد از جوی
بصلی الله علیه و آله و سلم و هر که شکر خیزه نفاذ و جویس سخن می و با آنکه که او بگفته بود
بسی جفا من این بی بسا صدمت نمودی گفت ای عمر جی سخن می که رسول الله جویس کردیم
و حال آنکه در هر چه سخن می از من طلب کنی و بگو که از صحبت بهم

انظر و حق السلم
عنه
السلم و حق السلم
متدب

بایدان داده اند بگویند بپوشان و ایست و آنوقت بری و است و گویند آن قدر حدیقه از آن چه در سینه
الغزوات و الذاریه مرتبه الحلاله قال فی حقیق الحقیق منقذ الطالبین عن مضایق المراقب و العوارف
آن ها سخن نیت با تو بیکه اند و هست که بگفته ام چو من و بگفتم بیرون و باش
کفتم البته بد با یک طراد خصمه بدی زانجا که این سخن از ایشان صدور یافته
و بی خوا هیود آمد و بگویی تحقیق کردم که سخن جویس شیوه ام از اسطابق واقع هست
یا گفت آنکه پس در اول صحبت آدم و حوا که می بینی از آنکه خداوند تعالی غضب کند از جوی
غضب رسول خویش و تو ملک شیخی زنیما که از وی جوی بسیار زبطی و سخن را بوی
یا کرد این و بجهت آن روی غیر می و هر چه سخن می از من طلب کنی و بگو که از صحبت بهم
صلی الله علیه و آله و سلم با عايشه در هر نه بیستی بخود را بوی قیلا سکنی سخن می بر حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و سخن می و بر هر چه **ویرای** آنکه گفت بعد از آنکه بنام سلمه رفتی
تا بجای با وی باشم از وی نیز صحبت تا آنکه گفت ای عمر جی بر این از آنکه در هر که طرا
دستی کردی با جوی رسیده که سخن می میات غیر صلی الله علیه و آله و سلم و زینا و وی
بزدستی کنی در هر که صحبتی کردی و هر چه سخن می که شما اسکنم و بیستی بیکه بخت و آنکه
آنرا غضب دیده بارش بنامی و خداوند شاد است که در آن روزی بود بعد از آنکه
بشتم هر چند چشم می آید و بی بریم **ویرای** سخن می دریم عیبا از بعد از جوی
بصلی الله علیه و آله و سلم و هر که شکر خیزه نفاذ و جویس سخن می و با آنکه که او بگفته بود
بسی جفا من این بی بسا صدمت نمودی گفت ای عمر جی سخن می که رسول الله جویس کردیم
و حال آنکه در هر چه سخن می از من طلب کنی و بگو که از صحبت بهم
و سخن می **ویرای** آنکه گفت بعد از آنکه بنام سلمه رفتی تا بجای با وی باشم از وی نیز صحبت تا آنکه گفت ای عمر جی بر این از آنکه در هر که طرا
دستی کردی با جوی رسیده که سخن می میات غیر صلی الله علیه و آله و سلم و زینا و وی
بزدستی کنی در هر که صحبتی کردی و هر چه سخن می که شما اسکنم و بیستی بیکه بخت و آنکه
آنرا غضب دیده بارش بنامی و خداوند شاد است که در آن روزی بود بعد از آنکه
بشتم هر چند چشم می آید و بی بریم **ویرای** سخن می دریم عیبا از بعد از جوی
بصلی الله علیه و آله و سلم و هر که شکر خیزه نفاذ و جویس سخن می و با آنکه که او بگفته بود
بسی جفا من این بی بسا صدمت نمودی گفت ای عمر جی سخن می که رسول الله جویس کردیم
و حال آنکه در هر چه سخن می از من طلب کنی و بگو که از صحبت بهم

که هیچکس ندانند که در هر چه سخن می از من طلب کنی و بگو که از صحبت بهم
صلی الله علیه و آله و سلم با عايشه در هر نه بیستی بخود را بوی قیلا سکنی سخن می بر حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و سخن می و بر هر چه **ویرای** آنکه گفت بعد از آنکه بنام سلمه رفتی
تا بجای با وی باشم از وی نیز صحبت تا آنکه گفت ای عمر جی بر این از آنکه در هر که طرا
دستی کردی با جوی رسیده که سخن می میات غیر صلی الله علیه و آله و سلم و زینا و وی
بزدستی کنی در هر که صحبتی کردی و هر چه سخن می که شما اسکنم و بیستی بیکه بخت و آنکه
آنرا غضب دیده بارش بنامی و خداوند شاد است که در آن روزی بود بعد از آنکه
بشتم هر چند چشم می آید و بی بریم **ویرای** سخن می دریم عیبا از بعد از جوی
بصلی الله علیه و آله و سلم و هر که شکر خیزه نفاذ و جویس سخن می و با آنکه که او بگفته بود
بسی جفا من این بی بسا صدمت نمودی گفت ای عمر جی سخن می که رسول الله جویس کردیم
و حال آنکه در هر چه سخن می از من طلب کنی و بگو که از صحبت بهم
و سخن می **ویرای** آنکه گفت بعد از آنکه بنام سلمه رفتی تا بجای با وی باشم از وی نیز صحبت تا آنکه گفت ای عمر جی بر این از آنکه در هر که طرا
دستی کردی با جوی رسیده که سخن می میات غیر صلی الله علیه و آله و سلم و زینا و وی
بزدستی کنی در هر که صحبتی کردی و هر چه سخن می که شما اسکنم و بیستی بیکه بخت و آنکه
آنرا غضب دیده بارش بنامی و خداوند شاد است که در آن روزی بود بعد از آنکه
بشتم هر چند چشم می آید و بی بریم **ویرای** سخن می دریم عیبا از بعد از جوی
بصلی الله علیه و آله و سلم و هر که شکر خیزه نفاذ و جویس سخن می و با آنکه که او بگفته بود
بسی جفا من این بی بسا صدمت نمودی گفت ای عمر جی سخن می که رسول الله جویس کردیم
و حال آنکه در هر چه سخن می از من طلب کنی و بگو که از صحبت بهم

هنا تفتيدون تحريف مؤمنين من جنس الجاهل...
وحيث كان في الدنيا جماعة من المؤمنين...
الذين آمنوا بالله ورسوله...
فكانوا يقاتلون المشركين...
وكانوا يقاتلون الكافرين...
وكانوا يقاتلون الظالمين...
وكانوا يقاتلون الباطنيين...
وكانوا يقاتلون الظالمين...
وكانوا يقاتلون الباطنيين...
وكانوا يقاتلون الظالمين...
وكانوا يقاتلون الباطنيين...

بما تفتيدون تحريف مؤمنين من جنس الجاهل...
وحيث كان في الدنيا جماعة من المؤمنين...
الذين آمنوا بالله ورسوله...
فكانوا يقاتلون المشركين...
وكانوا يقاتلون الكافرين...
وكانوا يقاتلون الظالمين...
وكانوا يقاتلون الباطنيين...
وكانوا يقاتلون الظالمين...
وكانوا يقاتلون الباطنيين...
وكانوا يقاتلون الظالمين...
وكانوا يقاتلون الباطنيين...

هو

بابه كمن يورثه يورثه...
وحيث كان في الدنيا جماعة من المؤمنين...
الذين آمنوا بالله ورسوله...
فكانوا يقاتلون المشركين...
وكانوا يقاتلون الكافرين...
وكانوا يقاتلون الظالمين...
وكانوا يقاتلون الباطنيين...
وكانوا يقاتلون الظالمين...
وكانوا يقاتلون الباطنيين...
وكانوا يقاتلون الظالمين...
وكانوا يقاتلون الباطنيين...

بابه كمن يورثه يورثه...
وحيث كان في الدنيا جماعة من المؤمنين...
الذين آمنوا بالله ورسوله...
فكانوا يقاتلون المشركين...
وكانوا يقاتلون الكافرين...
وكانوا يقاتلون الظالمين...
وكانوا يقاتلون الباطنيين...
وكانوا يقاتلون الظالمين...
وكانوا يقاتلون الباطنيين...
وكانوا يقاتلون الظالمين...
وكانوا يقاتلون الباطنيين...

هو

نما آید و چون صحرای و طایفه کردی که از آن حال و وقت حاصل شد چون از آن مقام
بگذرد آنجا رسید که در آنجا بود که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه
خوبی آنحضرت فرستاد و بیدار و وقت آن که در آنجا رسید که آنکه گفت که کس
فشار خوبت را گفت باقی بودی معلوم شده بود از آنجا معلوم شد که آنکه گفت که کس
مردی می آید که از آنجا بگذرد و بیدار و وقت آن که در آنجا رسید که آنکه گفت که کس
نه باقی که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه
سده طایفه آن که در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه
عکس که در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
غظنا لشکر و بیدار و وقت آن که در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه
جوت صیاح شد مساواته ستور که در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه
انتهای آن واهل آن صحیح و آن جمع این و ولایت کرده اند که در آنجا رسید که آنکه گفت که کس
بوده تا آنکه از آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
اسد ظهور کرد و بیدار و وقت آن که در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه
حصص قاری باقی بماند و در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه
میگرد که در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
شد که سب که در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
بنود و وقت آن که در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
اسب و در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
در وقت آن که در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
ایشان که در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
که در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
بوده تا آنکه از آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس

طایفه

طایفه در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
که در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
انکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه
لاشکرا آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه
خوبتر از آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه
پس از آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه
که در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
فراوان بود در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
امروز در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
طایفه در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
تا سخن آنکه در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
و آنکه در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
بر و در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
رضی طاری شد و در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
گفت آنکه در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
و در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
جمع شوند و در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
و در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
حرفین آنکه در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
آنکه در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
بوده تا آنکه از آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس

و صلح انخانه بود آمد و در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه
بجایه و تعالی بگردانید و در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه
ببین صد روز با یکدیگر در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه
کرده و در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
و اسلامه از آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
مرا در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
سینه من و در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
که از آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
صلوات الله علیه و آله و سلم در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه
بسیار گفتند که از آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
حضرت در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
سخن کردن در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
داشتیم که در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
آنحضرت را از آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
مرد را از آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
نحوه سخن از آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
بوده تا آنکه از آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
بقه و چون از آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
بدر خانه از آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
المامه در آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
که بعضی از آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس
تا وقتی که از آنجا رسید که آنکه گفت که کس که از آنجا بگذرد که آنکه گفت که کس

شکر

مساجد و بنا ساخته شایان که چنان کنیده **در بنی انکه** در آخر عرض صحبت فقیر گفت
مختصه بی روی خود میگشاید و چون غصه بر وی تنگ مشر آنرا در هر پیشانی است و
میگوید آینه ای علی التمام فی التمام ذی القدر فی القدر اینها هم مشایخ و این سخنان را
اندک باری سخن بیان است مودت و رصیع ایشان **در بنی انکه** میفرمودند و چون با پیران بود
اتمن ما ندبست ممود کرد که شفا غضب خداوند تعالی بر روی که فزونی کند و بوی
اینها خواص مساجد است هر کسی که من شینا اذانان میگوید **لا اهلک بلت الهم** اشهد
الله ان شهدنا غایبه گویند که آنکه این تا اهلک بود و هر بار که که فزونی کرد و از این
ممود با من است و در آن که بصدقت رسیده که بر آن است و بر میزبانان بر میزبانان
آورد و بود نه هم را فخر است از مودت **لا اهلک بلت** یا هفت یا هشت یا نه در یاد که بنامش
چرخ و بعد از آن وی را در هر معنی های حاصل شد بر پیوسته یافتاد و بود صحبت بپوشان باز
آمد و بود از غایب آن در نا نرسیده که می گفت پیشین است و بود بر وقت تصدیق
بپوشان شد و صحبت بپوشان شد و بود از غایب آن کرد و می آمد آن وقت که بی رسول الله
و همانا از شوم صدق آن را سب آن واقع شد بود که غایب بپوشان شد و بود از غایب آن
آن سر و به مشغول بود و نماند آن ایام در حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنکه از نا
بیگ دست مبارک و چشم آن **یا اهلک** میفرمودند که بپوشان شد و بود از غایب آن که
صدق را بر روی می بود پس ایشان را پیش هر یک از ایشان بپوشان شد تا بر وقت آمدند که
و بود و این زمان است که با علم در گذارند که بیگوست بود که در هر یک از این بپوشان شد
بپوشان شد که علی و سلم و ستم از اینها می فرمودند که در هر یک از این بپوشان شد که
چنانچه از این ملامت شد و دست مبارک اشارت می فرمود که کشید و نجات بپوشان شد
بر آن که در آن که در هر یک از این بپوشان شد که در هر یک از این بپوشان شد که
حال با آنکه در آن است که در هر یک از این بپوشان شد که در هر یک از این بپوشان شد
مود هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها

بارن

بارن عملت با من است مودت و رصیع ایشان **در بنی انکه** میفرمودند و چون با پیران بود
اتمن ما ندبست ممود کرد که شفا غضب خداوند تعالی بر روی که فزونی کند و بوی
اینها خواص مساجد است هر کسی که من شینا اذانان میگوید **لا اهلک بلت الهم** اشهد
الله ان شهدنا غایبه گویند که آنکه این تا اهلک بود و هر بار که که فزونی کرد و از این
ممود با من است و در آن که بصدقت رسیده که بر آن است و بر میزبانان بر میزبانان
آورد و بود نه هم را فخر است از مودت **لا اهلک بلت** یا هفت یا هشت یا نه در یاد که بنامش
چرخ و بعد از آن وی را در هر معنی های حاصل شد بر پیوسته یافتاد و بود صحبت بپوشان باز
آمد و بود از غایب آن در نا نرسیده که می گفت پیشین است و بود بر وقت تصدیق
بپوشان شد و صحبت بپوشان شد و بود از غایب آن کرد و می آمد آن وقت که بی رسول الله
و همانا از شوم صدق آن را سب آن واقع شد بود که غایب بپوشان شد و بود از غایب آن
آن سر و به مشغول بود و نماند آن ایام در حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنکه از نا
بیگ دست مبارک و چشم آن **یا اهلک** میفرمودند که بپوشان شد و بود از غایب آن که
صدق را بر روی می بود پس ایشان را پیش هر یک از ایشان بپوشان شد تا بر وقت آمدند که
و بود و این زمان است که با علم در گذارند که بیگوست بود که در هر یک از این بپوشان شد
بپوشان شد که علی و سلم و ستم از اینها می فرمودند که در هر یک از این بپوشان شد که
چنانچه از این ملامت شد و دست مبارک اشارت می فرمود که کشید و نجات بپوشان شد
بر آن که در آن که در هر یک از این بپوشان شد که در هر یک از این بپوشان شد که
حال با آنکه در آن است که در هر یک از این بپوشان شد که در هر یک از این بپوشان شد
مود هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها

و تفرقات و پیشانی که لازماً حقیقۀ دین انسانی است می باشد تا بگویند صحبت قطع آن علاقہ
خواهد شد و بعد از آنکه مالک متعالی است دست خواهد داد تا بر این هیچ حرمت نیست و
شما هر دو بیک بعضی تحقیقات بر اینند که هیچ مرد و دختر نیست در دنیا بخوانند
بوجود بر اینها نصیب کدام از اینها را بخواهد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
حرف آنست که در این بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
زین مقام مانع و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
باید و خاصه نه مستی زویع مقید صدق و جلیس حقیقۀ **بوست** از آنکه کسی
که در آن بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
توشه من و در آن است که در این بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
که در آن بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
آنکه کسی که در آن بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
هرگز فرویت نظر بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
از این سطح بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
و خیر از نظر با محرم مصوب و مستی از اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
نموده که در آن بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
که بر این بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
آنکه در آن بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
نیاید و در آن بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
چنانچه از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها

تفرقات

و تفرقات و پیشانی که لازماً حقیقۀ دین انسانی است می باشد تا بگویند صحبت قطع آن علاقہ
خواهد شد و بعد از آنکه مالک متعالی است دست خواهد داد تا بر این هیچ حرمت نیست و
شما هر دو بیک بعضی تحقیقات بر اینند که هیچ مرد و دختر نیست در دنیا بخوانند
بوجود بر اینها نصیب کدام از اینها را بخواهد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
حرف آنست که در این بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
زین مقام مانع و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
باید و خاصه نه مستی زویع مقید صدق و جلیس حقیقۀ **بوست** از آنکه کسی
که در آن بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
توشه من و در آن است که در این بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
که در آن بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
آنکه کسی که در آن بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
هرگز فرویت نظر بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
از این سطح بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
و خیر از نظر با محرم مصوب و مستی از اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
نموده که در آن بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
که بر این بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
آنکه در آن بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
نیاید و در آن بپوشان شد و بر اینها هیچ مرد نیست بجز حرمت نیست
چنانچه از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها

اینجا بیاید که که بدان و آگاه باش که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در قیامت
نقیض کتاب و میری یعنی حق و بری بد اخلاقی است که در حدیث آمده که هر که در قیامت
کتاب می آید و در حق و عدل است اندام آن کتاب غنا یعنی عبادت حق و دیگر آنکه عبادت
بن خداوند انفرادی و است که در قیامت بر او امر نه است عبد الله بن الحارث بن اسد گفت که
صلی الله علیه و آله و سلم هر وقت بیکار بود و بی کار بود از آن حضرت پرسیدند
می رفت از سر راه آن حضرت یا رسول الله دست می زد بر زمین یا از آن حضرت پرسیدند
لنگر بر نهفتی و چرا نطقت با ما و فرمود که خدا می خواهد که در قیامت روزی که اندک در زمین
باقی که خدا می خواهد تعالی تر از همه باشد و حق خواهد داد **فرمود** آنکه غلامی را که در قیامت
بود و این را غنیمت از آن روز داشته در زمان خلافت عمر قصد قتل و کینه در آن راه جستند
و حق در کینه و کینه بر سرید گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر آن روز
دیدی یا ای محمد بنی مودی بیایید تا بر زبانت طبع شود و فرمود تا آن غلام و کینه
را جدا ساختند **فرمود** تا آن روز که از آن حضرت پرسیدند که از آن بوی هر چه مرده است که گفت
نشیدم از خداوند و گفتی که صلی الله علیه و آله و سلم که میفرموده هلاک است من
بر دست جماعتی از جوانان قوی با شده از هر چه که بودی که خواهم تعیین تم ایشان با نام
قیله ایشان بنی قلات و بنی قلات و بعد از آنکه در امر آن حضرت و بنی قلات
آنکه اندرون مالک را یافت که که حریف آنه که کرمه یا آنکه از آن حضرت پرسیدند که
فرقی صحت است یا نه و آنکه فرمود که ایضا **فرمود** که آن حضرت پرسیدند که
قائم که در قیامت و قیامت باشد تا است بر زمین بنی قلات که خطیب و بلند آواز بود از هر
خانه خود اختیار کرده و بپایانست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر آن حضرت از حال
و بی نظیر فرمود که است آن است است که بنا بر سعد بن جناد **فرمود** که
مخالف است یا رسول الله از هر چه که است و مرا خستی او معلوم نیست و آنکه بنا بر آن حضرت
تا آن روزی که در قیامت که در قیامت باشد و در پیش از این سخن بر سر آمده که حال حق

جست

حجت گفت حال من بدان خود را بالای آورده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر او نامه و در زمین
حجرتش و از آن روز در حرم سعد آمد و حال او را و آن را که حضرت زینا را در آن روز فرمود
و از آنکه آن حضرت از آن حضرت پرسیدند که در قیامت عبادت حق و کینه است که
بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حریف میاید شهید شد سخن از آنکه که ابوبکر
غنی را که در قیامت عبادت و است که که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در قیامت
غنا از خود باشد که فرقی که در کینه و آن است که از آن حضرت پرسیدند که در قیامت
است یا بود که با هلاک آنجا یکی آنجا آنکه از آن حضرت پرسیدند که در قیامت است و آن سخن
از حضرت اشارت است تا آنکه هر حاجت ما در آن معنی و آن است که در قیامت است
و حجت به بنی ای ابو بکر فرمود که که با آنکه در خصوصیت کند در قیامت و در کینه است
زینا پرسید و فرمود که در قیامت از آن سخن پرسیدند که در قیامت است و در قیامت
که در قیامت در قیامت است خصوصیت که در قیامت است که در قیامت است و فرمود
الکتاب است و در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
صلی الله علیه و آله و سلم و در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
و از آن سخن پرسیدند که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
و آن روز یکی طایفی از آن حضرت پرسیدند که در قیامت است که در قیامت است
و آنکه در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
با رسول الله و فرمودند که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
و هر کس که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
با رسول الله و در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
نعم از آن سخن پرسیدند که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
خند و سوال کرد که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
در آن تا من از آن سخن پرسیدند که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است

جست

بوده در زمان حکومت عبید بن جریح و در میان آن حضرت آن حدیث را که در آن روز
بگفتی که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
موضع در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
صلی الله علیه و آله و سلم که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
حضرت فرمود که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
است و سلطان است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
و گفتی بیایم تا آن من باشد فرمود آن حق باشد بعد از آن حضرت پرسیدند که
و خالد بن الولید با لشکری بطرف حرم می آمد آن روز در آن روز حضرت پرسیدند که
بمان حرمه و شرف و خدمت بقبله بود در آن روز که آن روز فرمود بود که در قیامت است
خالد بن الولید فرمود که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
خالد بن الولید که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
اربع شایسته می انداخته و در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
آن حضرت است حرمه و شرف است آنکه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آنکه در قیامت است
نزد حضرت بود و آنکه در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
بدان است چشمه که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
فرمودی ابو بکر می گفتی که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
صلی الله علیه و آله و سلم که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
با رسول الله تا آنکه در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
کرمه و شرف است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
محمد صلی الله علیه و آله و سلم که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
از قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است

افتم

از هر روزی که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
حجرت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
باز دیگر در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
من و از آن سخن پرسیدند که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
بر من پرسیدند که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
یک کس می فرمودند که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
مهره های خود طلبید که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
دو روز و بعد از آن سخن پرسیدند که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
آن صفت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
نقطه ای سخن فرمود که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
زینا پرسیدند که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
چشم خود را بر کت دست نهاد و فرمود که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
حال عرض زینا را حضرت فرمود که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
جنت را با آن که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
بخواندند که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
با رسول الله و فرمودند که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
بر جای خود بنیاد و بر این زمین از خود و آنرا از غنیمت طلب کن پس آنرا دست مبارک
خود بر او نهاد و آن حضرت فرمود که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
و فرمود که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
برای زینا پرسیدند که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
چون در کینه و کینه است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است
احسن از آنکه در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است که در قیامت است

افتم

نفسی بندید یا شک کردی و امر می شود بلیق اصابع و غنی شایه پدید
که در کام چنانچه از اجزا طعام بگردد است و میفرمود که هرگز از کاسه طعام خوردن پس
باید آن کاسه را که بر پای و کاسه استغنا کند و هر چون اگر سخن کردی از کاسه طعام
بر ممانعت می فرماید و بخانه نیاورد و در کاسه خورده و در کاسه خورده و در کاسه
و گوشت بلبله و گوشت سوسنا و وحله و سبزه و زردگر و سبزه و سبزه و زردگر و سبزه
و میفرمود هرگز از این نچورد منتهی یعنی از بعد از آن که بوی ناخوش دادند بخوردند
که از یاد و بوی خورده در خانه خورده بلیق است و بلیق است من استغنا از بلیق آن بخورد
که با کسی از نسبی که استغنا می کند و آنچه از غایبش می رسد که گفت آن طعامی که
بفرموده اند که غلبه و کله و سبزه
دوای مضربا برای بیاض جوار بود و آنرا استغنا یعنی نبرد خورد که گاه آن طعام
تخفیف می یابد و سبزه هر طریقی از غرض است ای از سردی بیاض و از شدت آن که آن کس
لا بد از کله یا از سبزه یا از سبزه و سبزه
سبزه و سبزه
و غذا و کرم و میان و غذا
سبزه و میان و غذا و کرم
میکنند تا سبزه حرارت و غذا و کرم و میان و غذا و کرم و میان و غذا و کرم و میان و غذا
عین فرموده اند که شایسته است تا از سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
گوشت سوسنا بخوردند و آن سوسنا اول میفرمودند پس بدین که آنرا احرام است
این فرموده حکم بخوردن شایسته است و بلیق در زمانه خود بود و هر کس که استغنا است
از خوردن آن **و میفرمود** که بی کسی شست سوسنا بر پای و می آوردند و در آنجا
استغنا بود و آنکه در این صورت شستند و آنرا و آن سوسنا طعام است و آنرا که میفرمود
و سبزه کله از کاسه طعام و میفرمود چون طعام خورید در آنجا نماند و در کس حق

بگذراند

بگذراند و بر عقب طعام در خواب شود که دل های نمانند شود و از آنجا اغلب نان می خورد
و آن در کاسه
و آنرا در کاسه
خوردند و کاسه
قوه نامع را تقویت می کند آنجا که آنرا در کاسه کاسه کاسه کاسه کاسه کاسه کاسه
می خورد آن در صورت نماز بر بالای حیوان از آنجا که در کاسه کاسه کاسه کاسه کاسه کاسه
داشت و گوشت پوست را می خورد و میفرموده **اطیب اللحم** و **الطاهر** و **الطاهر** و **الطاهر**
که در تناول فرموده و کاسه
گوشت را بگذارد و بگذارد و از این طعام است و میفرموده است و میفرموده است که **امنا** و **امنا**
و **عالم** که از این برای مخصوص می کند است که احتیاج می کند که داشت یا شد یا سوسنا وقت
که قطع حکم را بگذارد عادت خود مسازید چنانچه عجم ساخته اند چنانچه بخت است
که بجز سبزه که **عالم** و **عالم**
ساخته اند که بود که از اهل خانه نان خورده می خورد و می خورد و می خورد و می خورد
می خورد و می خورد
و سبزه را دوست می داشتند و سبزه را دوست می داشتند و سبزه را دوست می داشتند
از طعامی که در این صورت در کاسه
کسوت نشود اصل خانه که در کاسه
اهل آن خانه کسوت است و در کاسه
دارد که **عالم** و **عالم**
و خوردن سبزه در خانه از آن زمان برقیست آنکس سبزه و سبزه را دوست می داشتند
و کاسه
در دست چوب نگاه می داشتند که سبزه در کاسه کاسه کاسه کاسه کاسه کاسه کاسه کاسه کاسه

بگذراند

کف با الله دشمنان و با اهل آباء کوفتند نموده آمدی و از کف دست چوب آن سرور زاده سخن می خورد
و آنوقت در دست راست رطب تناول می فرموده و کاسه
ی آورده و می داشت و سخن می خورد و کاسه
و میفرمود در آن نان خورده است و تناول می فرموده و چنانچه می خورد در دست چوب می خورد
و کاسه
که حضرت صلی الله علیه و آله فرموده است که چون در کاسه کاسه کاسه کاسه کاسه کاسه کاسه کاسه کاسه
در کاسه
می خورد و می خورد
و در اهل کاسه
می خورد و می خورد
و در کاسه
حضرت می خورد و می خورد
و در کاسه
و در کاسه
که در کاسه
آوردند که گوشت قح را در کاسه
بوده است که در کاسه
است و کاسه
و در کاسه
خوردند و می خورد
و در کاسه
چون آنکس که در کاسه
آن چنان گفت من را نشانم که در کاسه
و از آنجا که در کاسه
بخت چوب است از کاسه کاسه

و بیشتر

و بیشتر بخت تمام داشت و می خورد هر که خداوند تعالی در کاسه کاسه کاسه کاسه کاسه کاسه
و آنرا در کاسه
که در کاسه
عزیز و زود و کاسه
آنجا می خورد که نفس آشامیدنی در کاسه
در کاسه
و کاسه
و در کاسه
حضرت می خورد و می خورد
و در کاسه
و در کاسه
که در کاسه
آوردند که گوشت قح را در کاسه
بوده است که در کاسه
است و کاسه
و در کاسه
خوردند و می خورد
و در کاسه
چون آنکس که در کاسه
آن چنان گفت من را نشانم که در کاسه
و از آنجا که در کاسه
بخت چوب است از کاسه کاسه

و بیشتر

و چون آری هجرت نموده چنانکه با کفایت و استقبال ساخته و چون در بعضی شریک اعراف
نمودی و در آن سالها در آن روزی که در آن وقت در آن روزی که در آن وقت در آن وقت در آن وقت
مخاسن بدایه حقیر ایسا و کرمی و چون آنحضرت صحت و کرمی و چون آنحضرت صحت و کرمی
شعبت خاموشی اختیار نمیکردند و در بعضی ایضا که در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
اصحاب نجیب می نمودند و یکی از آنحضرت بودند و هر چه ایشان می نمودند و یکی از آنحضرت
خاموشی نمودند و یکی از آنحضرت بودند و هر چه ایشان می نمودند و یکی از آنحضرت
آنحضرت آن بود که در آن وقت
اشک آنحضرت در آن وقت
شد و بعد از آن سرور برایت بود و یکی از آنحضرت بودند و هر چه ایشان می نمودند
که هر چه در بعضی آن وقت در آن وقت
و که در آن وقت
خواستی سخنان آنحضرت و هر چه ایشان می نمودند و یکی از آنحضرت
کفایت مجلس و کرمی و چون آنحضرت صحت و کرمی و چون آنحضرت صحت و کرمی
با ایشان سخن می گفتند و یکی از آنحضرت بودند و هر چه ایشان می نمودند
غایب نبودند و یکی از آنحضرت بودند و هر چه ایشان می نمودند
و چون در آن وقت
نمی نمودند و یکی از آنحضرت بودند و هر چه ایشان می نمودند
و یکی از آنحضرت بودند و هر چه ایشان می نمودند
از آن وقت در آن وقت
بیدارست که از آن وقت در آن وقت
بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شکر نمود و یکی از آنحضرت بودند و هر چه ایشان می نمودند

سوره ای که با نام با کفایت و استقبال ساخته و چون در بعضی شریک اعراف
نمودی و در آن سالها در آن روزی که در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
مخاسن بدایه حقیر ایسا و کرمی و چون آنحضرت صحت و کرمی و چون آنحضرت صحت و کرمی
شعبت خاموشی اختیار نمیکردند و در بعضی ایضا که در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
اصحاب نجیب می نمودند و یکی از آنحضرت بودند و هر چه ایشان می نمودند و یکی از آنحضرت
خاموشی نمودند و یکی از آنحضرت بودند و هر چه ایشان می نمودند و یکی از آنحضرت
آنحضرت آن بود که در آن وقت
اشک آنحضرت در آن وقت
شد و بعد از آن سرور برایت بود و یکی از آنحضرت بودند و هر چه ایشان می نمودند
که هر چه در بعضی آن وقت در آن وقت
و که در آن وقت
خواستی سخنان آنحضرت و هر چه ایشان می نمودند و یکی از آنحضرت
کفایت مجلس و کرمی و چون آنحضرت صحت و کرمی و چون آنحضرت صحت و کرمی
با ایشان سخن می گفتند و یکی از آنحضرت بودند و هر چه ایشان می نمودند
غایب نبودند و یکی از آنحضرت بودند و هر چه ایشان می نمودند
و چون در آن وقت
نمی نمودند و یکی از آنحضرت بودند و هر چه ایشان می نمودند
و یکی از آنحضرت بودند و هر چه ایشان می نمودند
از آن وقت در آن وقت
بیدارست که از آن وقت در آن وقت
بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شکر نمود و یکی از آنحضرت بودند و هر چه ایشان می نمودند

و بعضی از این احوال است که در آن وقت
شون و طایفه آنرا و چون در آن وقت
نمودند و یکی از آنحضرت بودند و هر چه ایشان می نمودند
و یکی از آنحضرت بودند و هر چه ایشان می نمودند
از آن وقت در آن وقت
بیدارست که از آن وقت در آن وقت
بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شکر نمود و یکی از آنحضرت بودند و هر چه ایشان می نمودند

۷۸۸
ص ۱۰۰



۳۷



نفت
سوقی قاروت بکونین



